

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نکته باقی مانده از بحث مفهوم غایت

مباحث مفهوم غایت تمام شد؛ فقط این نکته را باید تذکر دهیم که برخی از بزرگان مثل مرحوم خوئی قدس سره طبق آن چه در جلد پنجم کتاب «محاضرات» صفحه 138 آمده، فرموده اند: بین موردی که جمله دارای غایت است و حکمی که بیان شده، مستفاد از هیئت باشد – یعنی وجوب را از صیغه إفعال استفاده کنیم؛ مثل: «[أَتَمُوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ](#)» و آیه شریفه «[فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ](#)» – و موردی که حکم از ماده استفاده شود – یعنی مولا بفرماید «یجب»، ماده وجوب را در کلام خود ذکر کند؛ مانند: «[يَجِبُ الصَّيَامُ إِلَى اللَّيْلِ](#)» – فرق وجود دارد.

در جایی که حکم، مستفاد از هیئت است، نظر شریفشان این است که غایت ابتدائاً قید برای متعلق است و اگر بخواهد قید موضوع یا حکم باشد، نیاز به قرینه دارد. مانند همان مثالی که ذکر شد، آیه شریفه «[فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ](#)» □ که وجوب را از هیئت استفاده می کنیم؛ در این آیه شریفه قرینه داریم بر این که «إلی المرافق» غایت برای موضوع و قید موضوع است. آن قرینه این است که «وجه» اجمال ندارد؛ معنا و حدّ «وجه» روشن و مشخص است؛ اما «ید» اجمال دارد؛ بر این چهار انگشت تا ساعد اطلاق می شود؛ تا مرفق هم اطلاق می شود و بر بالاتر از مرفق تا منکب نیز اطلاق می شود.

اجمال در مفهوم ید قرینه است بر این که خداوند تبارک و تعالی «إلی المرافق» را قید «أیدی» قرار داده، و اجمال آن را با آوردن قید برطرف نموده است. آیه شریفه اساساً در مقام بیان حدّ مغسول است و براین اساس، دیگر نمی توانیم از خود آیه شریفه ترتیب را استفاده کنیم. به عبارت دیگر، نمی توانیم بگوییم آیه دلالت دارد که باید دست را تا مرفق بشوییم؛ یعنی آیه دلالت بر ترتیب دارد و این که شستن را از اصابع شروع کنید؛ کاری که امروزه عامه، عملاً انجام می دهند؛ بسیاری از فقهای عامه از نظر فتوا با نظر فقهای امامیه اتفاق نظر دارند و می گویند «[من المرفق إلی الاصابع](#)» اما عملاً الان عکس است.

در هر صورت، می فرمایند چون کلمه «أیدی» اجمال دارد و «إلی المرافق» اجمال آن را برطرف می کند، می گوییم در این آیه شریفه، غایت قید موضوع است. پس، در مواردی که وجوب را از هیئت استفاده می کنیم، اگر هیچ قرینه ای نداشته باشیم، ظهور در این دارد که قید برای متعلق است؛ و اگر بخواهد قید موضوع یا حکم باشد، نیاز به قرینه دارد. اما در جملاتی که وجوب را از هیئت استفاده نمی کنیم، بلکه از ماده استفاده می شود، دو صورت دارد: یا متکلم متعلق را ذکر می کند و یا ذکر نمی کند؛ اگر متعلق را ذکر نکرد، غایت برای حکم است.

مثلاً اگر مولا یک حکم تحریمی دارد؛ به جایی وجوب گفت: «[يَحْرَمُ الْخَمْرُ إِنْ أَنْ يَضْطَرَّ الْمَكْلَفُ](#)» ، یا بگوییم: «[يَحْرَمُ الْخَمْرُ](#)

الي ساعة كذا»، در مواردی که حرمت را از هیئت (لاتفعل) استفاده نکردیم، و بلکه حرمت را از ماده حُرْم استفاده کردیم، متعلق هم ذکر نشده است؛ نگفته «يُحرم شرب الخمر یا يحرم بيع الخمر» ، بلکه مستقیم روی موضوع رفته است، می فرمایند: اینجا غایت، غایت برای حکم است؛ اما در موردی که حکم را از هیئت استفاده نمی کنیم و متعلق هم ذکر شود، مانند: «يُجبُ الصَّيَامُ الي اللیل» اینجا می فرمایند: به نظر ما اجمال دارد و نمی توانیم بگوییم غایت، قید برای متعلق است؛ قید برای حکم است؛ اجمال دارد و نیاز به قرینه داریم.

نتیجه فرمایش مرحوم آقای خویی قدس سره این است که به نظر ایشان بین «أتموا الصيام الي اللیل» و «يجب الصيام الي اللیل» فرق وجود دارد؛ در اولی حکم را از هیئت استفاده می کنیم؛ و باید بگوییم غایت ظهور در این دارد که قید برای متعلق است؛ اما در «يجب الصيام الي اللیل» که حکم از ماده «يجب» استفاده می شود، می فرمایند: اجمال دارد و نمی توانیم بگوییم غایت، غایت برای متعلق است، یا غایت برای حکم و یا غایت برای موضوع.

نقد کلام مرحوم آقای خویی

در بحث گذشته عرض کردیم که برای هر کدام از این موارد، به قرینه نیاز است. در مقام اثبات، نمی توانیم بگوییم اصل اولی این است که قید، قید برای متعلق است، یا قید برای حکم و یا قید برای موضوع. همچنین بیان شد که غایت ظهور عرفی خیلی روشنی در مفهوم دارد؛ و اگر مولا در جایی اراده مفهوم نکند، باید قرینه ذکر کند. اینجا نکته ای که متوجه فرمایش مرحوم آقای خویی است — هر چند بحث، بحث استدلالی نیست؛ یعنی بحث این که بگوییم ایشان برای مدعی خودشان برهان نیاوردند؛ چون بحث استظهار است.

— این است که بین موردی که حکم از هیئت استفاده می شود و موردی که از ماده استفاده می شود، وجه فرق چیست؛ اگر بفرمایید در موردی که از هیئت استفاده می شود، قید نمی تواند قید خود هیئت باشد. اما مبنای شما این است که هیئات هم می توانند مقید شوند. اگر کسی مبنای مشهور را داشته باشد که هیئت قابلیت تقیید ندارد، می تواند در اینجا فرق بگذارد؛ اما شما که مبنایان این است که هیئت می تواند و قابلیت تقیید دارد، چه فرقی وجود دارد. ما هر چه دقت کردیم، عرف بین این دو هیچ فرقی نمی گذارد. بنابراین، اولاً عرض ما این است که ایشان فقط مجرد استظهاری فرمودند و با مبنای خودشان سازگاری ندارد و ثانیاً عرف بین این دو هیچ فرقی نمی گذارد. این تتمه بحث است که لازم بود متعرض آن نیز شویم.

مفهوم استثناء

بحث بعدی طبق آن چه که در «کفایه» مطرح شده، بحث مفهوم استثناء است. در دو تا از ادات استثناء بحث واقع شده که آیا دلالت بر مفهوم دارند یا نه؟ یکی در کلمه «إلا» است و دیگری کلمه «إنما». در «إلا» بر حسب آن چه اهل ادب می گویند، استثنای از نفی، اثبات است و استثنای از اثبات، نفی است. «جاء القوم إلا زیداً» استثنای از اثبات است؛ قوم آمد مگر زید.

بحث آن است که «جاء القوم إلا زیداً» سه مطلب را می خواهد برساند؛ یک مطلب این است که قوم آمدند؛ دوم اینکه زید نیامد؛ و سوم اینکه استثناء مفهوم داشته باشد، از میان قوم فقط زید نیامده است. بعضی می گویند: مطلب سوم وجود دارد؛ اما این که مفهوم نیست، بلکه عین منطوق است؛ یعنی «إلا» برای حصر وضع شده است. — (خوب دقت بفرمایید) — در این که «الا» دلالت بر استثناء دارد، بحثی نیست؛ اما می خواهیم ببینیم علاوه بر استثناء، حصر را هم می فهمیم یا نه؟ اگر حصر را فهمیدیم، اسمش را می گذاریم مفهوم؛ بعضی گفته اند چه بسا همین، عنوان منطوق را دارد. لکن اگر حصر را نفهمیدیم، دیگر دلالت ندارد که غیر از زید نیز کسی آمده است یا نیامده است.

نظر مشهور

قریب به اتفاق بین علمای خاصه و عامه فائند که «الا» دلالت بر حصر دارد؛ حال، اسمش را دلالت مفهومی بگذاریم یا دلالت منطوقی. از میان علمای عامه فقط أبو حنیفه مخالفت کرده است؛ أبو حنیفه می گوید «إلا» دلالت بر حصر ندارد و به روایت باب صلاة استشهاد کرده و گفته است: در «لاصلاة الا بطهور» ، اگر بگوییم «الا» دلالت بر حصر دارد، معنایش این است که اگر هیچ کدام از اجزای نماز نیاید و فقط طهارت بیاید، صلاة درست و تمام است؛ در حالی که هیچ فقیهی این حرف را نمی زند.

پاسخ مرحوم آخوند از کلام ابوحنیفه

مرحوم آخوند در کفایه از این ادعای ابو حنیفه سه جواب داده اند: **جواب اول** این است که مقصود از این روایت آن است که اگر یک صلاتی واجد تمام اجزاء و شرائط بود اما طهارت نداشت، به درد نمی خورد. «لاصلاة» یعنی لا صلاتی که مجتمع جمیع اجزاء و شرائط است، اما فقط طهارت ندارد. **اشکال این جواب:** اشکالش این است که در «لاصلاة إلا بفاتحة الكتاب» به چه صورتی معنا می کنید؟ در «لاصلاة في وبر ما لا يؤكل لحم» چه طور معنا می کنید؟

شما نمی توانید که در هر موردی صلاة را به یک معنای خاصی بیان کنید؛ عرف چنین چیزی را نمی پذیرد که بگوییم در این استعمالات، لفظ صلاة در هر کدام، در یک معنایی غیر از دیگری استعمال شده باشد. پس، جواب اولی که مرحوم آخوند داده اند، جواب درستی نیست. مرحوم آخوند دو جواب دیگر هم دارند؛ انشاءالله حتماً پیش مطالعه بفرمایید؛ فردا. والسلام.